



A Look at "From a Hypothesis" Syllogism from Aristotle to Farabi

Amin Shahverdy*

Received: 13/03/2017 | Accepted: 07/08/2017

Abstract

Although Aristotle had promised a detailed explanation of "from a hypothesis" syllogisms in *Prior Analytics*, he did not deliver this promise in any of his surviving works. After Aristotle, his students and followers introduced various types of this argument with respect to his book, *Dialectics*. In Alexander's explanation of Aristotle's *Prior Analytics*, he purposefully tries to include stoic indemonstrability in Aristotle's "from a hypothesis" syllogism and thus provide a framework for Aristotelian propositional logic. Alexander's efforts were implicitly accepted by various Peripatetic philosophers in later periods. Although Farabi, who takes inspiration from the Peripatetic school of thought, understood Aristotle's "from a hypothesis" syllogism in the Peripatetic outline, he stayed true to some of Aristotle's teachings regarding this syllogism, particularly the condition of agreement in arguments and applied the term "hypothetical syllogism" to three different meanings without any particular indication. However, Farabi's understanding of conditional syllogisms as being one of the types of "from a hypothesis" syllogisms seems to be more similar to Galen's view than to Alexander's.

Keywords:

"From a hypothesis" syllogism, Conditional syllogism, Aristotle, Alexander of Aphrodisias, Farabi.



قیاس «از وضع»: از ارسطو تا فارابی

امین شاهوردی *

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۳ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۱۶

چکیده

ارسطو در تحلیل پیشین، اگرچه توضیح تفصیلی در باب قیاس‌های «از وضع» را وعده داده بود، اما در هیچ‌یک از آثاری که از او باقی مانده به چنین کاری اقدام نکرد. پس از ارسطو، شاگردان و پیروان او با نگاه به کتاب جدل انواع مختلفی از این نوع استدلال را معرفی کردند؛ اسکندر در شرح خود بر تحلیل پیشین ارسطو، آگاهانه سعی کرد تا اثبات ناپذیرهای رواقی را در ذیل قیاس «از وضع» ارسطو قرار دهد و بدین ترتیب چهارچوبی برای منطقی‌سازی گزاره‌های ارسطویی فراهم آورد؛ این تلاش اسکندر با پذیرش ضمنی مشائیان مختلف در دوره‌های بعد مواجه شد. فارابی ملهم از مشائیان، اگرچه قیاس «از وضع» ارسطو را در چهارچوبی مشائی دریافت، اما به برخی از آموزه‌های ارسطو در خصوص قیاس «از وضع» - به‌ویژه شرط توافق در جدل - پای بند ماند و بدون اشاره خاصی، اصطلاح «قیاس وضعی» را در سه معنای مختلف به کار برد. با این همه، دریافت فارابی از قیاس‌های شرطی به‌متابه یکی از انواع قیاس‌های «از وضع» - بیش از اسکندر - مشابهت‌های بسیاری را با دیدگاه جالینوس نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها

قیاس «از وضع»، قیاس شرطی، ارسطو، اسکندر افرودیسی، فارابی.

۱. درآمد

ارسطو در کتاب تحلیل پیشین دو گروه اصلی از استدلال‌ها را از یک‌دیگر متمایز می‌سازد؛ نخست استدلال‌های آشکار که منظور از آن‌ها استدلال‌های قیاسی است و دو دیگر استدلال‌هایی که آن‌ها را قیاس «از وضع»^۱ می‌نامد؛ ارسطو از قیاس «از وضع» توصیف کاملی به دست نمی‌دهد، اما «قیاس خلف» را در زمره قیاس‌های «از وضع» می‌دهد (40b25). این که دقیقاً منظور ارسطو از قیاس‌های «از وضع» چه بوده است، یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که ذهن تاریخ‌نگاران منطق را به خود مشغول داشته است؛ در عین حال، آنچه موضوع را پیچیده‌تر می‌سازد این است که پس از ارسطو برخی شاگردان و شارحان او تفاسیری از این نوع استدلال‌ها به دست دادند که در بسیاری موارد با دیدگاه کلی ارسطو در این زمینه سازگار نبود؛ قیاس «از وضع» با چنین تفاسیر و شروحاتی در طی نهضت ترجمه به منطق دوره اسلامی وارد شد و روشن است که برای منطق‌دانان دوره اسلامی نیز درکی ارسطویی از این نوع استدلال‌ها حاصل نگردید.

در پژوهش پیش‌رو نخست قیاس‌های «از وضع» و انواع آن‌ها را در متن آثار ارسطو بررسی کرده و سپس به دیدگاه‌های اسکندر افرویدیسی در این زمینه می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه شرح اسکندر بر عبارت‌های ارسطو در تحلیل پیشین سبب شد تا برداشت گزاره‌ای از قیاس‌های «از وضع» ارسطو در دوره‌های بعد تقویت گردد. در بخش دوم، به قیاس‌های «از وضع» در دوره اسلامی نظر می‌کنیم و نشان می‌دهیم که چگونه قیاس «از وضع» ارسطو نزد منطق‌دانان دوره اسلامی به قیاس «شرطی» بدل شد و در نهایت، به دیدگاه فارابی خواهیم پرداخت که مهم‌ترین منطق‌دان در دوره اسلامی است که قیاس‌های «از وضع» را در ذیل قیاس «شرطی» مورد بررسی قرار نداده است.

۲. دیدگاه ارسطو در باب قیاس «از وضع»

ارسطو پس از این که قیاس‌های «از وضع» را غیر قابل فروکاهش به قیاس‌های حملی معرفی می‌کند،

۱. «ἡ ἀπόδοσις ἐξ ὑποθέσεως (From a hypothesis): برای ترجمه این اصطلاح، می‌توان از معادل‌های «وضعی»، «فرضی»، «شرطی»، «بر پایه فرض» یا «بر اساس وضع» استفاده کرد. از آنجا که در این جا، ترجمه تحت اللفظی این اصطلاح یونانی ترجیح دارد، دو اصطلاح «از فرض» و «از وضع» مناسب‌تر است و به سبب حفظ ارتباط با سنت ترجمه‌های عربی و اصطلاح «قیاسات وضع» در آثار فارابی، اصطلاح «از وضع» اختیار می‌شود. در عین حال، برای پرهیز از صعوبت در زنجیره‌های واژگانی همگام با لیر (Lear) از صفت «hypothetical»، به معنای «وضعی» یا «فرضی» بهره گرفته می‌شود (Lear, 1980, p. 34).

قیاس خلف را گونه‌ای قیاس «از وضع» در نظر می‌گیرد و با اشاره به انواع دیگری از این نوع استدلال‌ها در قطعه‌ای مشهور چنین می‌گوید:^۱

اما در دیگر انواع قیاس‌های از وضع، مثلاً آنهایی که شامل جانشین یا کیفیت هستند، پژوهش با موضوعات مورد بحث مرتبط خواهد بود- نه با موضوعات ابتدایی، بلکه موضوعات جایگزین شده- اما روش یکسان است (45b16-18).

علت این که ارسطو، توضیح بیشتری از این دو نوع استدلال (قیاس وضعی جانشینی و قیاس وضعی کیفی) به دست نمی‌دهد، احتمالاً این بوده است که چنین استدلال‌هایی برای مخاطبانش آشنا بوده و نیازی به توضیح نداشته است (Aristotle, 2009, p. 203)، اما از سوی دیگر، چنانکه اسمیت اشاره کرده، ارسطو قیاس‌های وضعی «جانشینی» و «کیفی» را در هیچ جای دیگری تحت این عناوین مورد بررسی قرار نداده است (Aristotle, 1989, p. 155).

از سیاق سخنان ارسطو در تحلیل پیشین می‌توان چنین نتیجه گرفت که قیاس «از وضع» به دو دسته کلی، یعنی «قیاس خلف» و «قیاس جانشینی» تقسیم می‌شود. از سوی دیگر، ارسطو در قطعه‌ای مشهور می‌گوید که قیاس‌های «از وضع» دیگری وجود دارند که در آینده از آن‌ها سخن خواهد گفت (50a39-50b3). بنابراین، می‌توان انتظار داشت که قیاس «از وضع» دارای انواع مختلفی باشد و بر این اساس، احتمالاً قیاس جانشینی نیز افزون بر قیاس کیفی، انواع دیگری را در بر بگیرد. در عین حال، از آن‌جا که ارسطو همه قیاس‌های «از وضع» را مبتنی بر توافق می‌داند، مگر قیاس خلف که در آن نیازی به توافق پیشین نیست، می‌توان قیاس‌های «از وضع» جانشینی را همان قیاس‌های «از وضع» مبتنی بر توافق دانست.

پرسشی که اکنون مطرح می‌شود این است که آیا قیاس «از وضع» ارسطو را آن گونه که در تحلیل پیشین مطرح شده است، می‌توان در ذیل منطق گزاره‌ها قرار داد یا نه؟ برخی از پژوهشگران با یکسان پنداشتن قیاس «از وضع» ارسطو با وضع مقدم و رفع تالی در منطق جدید، به‌طور ضمنی بدین پرسش پاسخ مثبت می‌دهند و سعی می‌کنند تا در پژوهش‌های خود، قیاس‌های «از وضع» ارسطو را ذیل منطق گزاره‌های جدید مورد بررسی قرار دهند (عظیمی، ۱۳۹۴، ص ۲۸)؛ در عین

۱. برای متن‌هایی که در این مقاله از «تحلیل پیشین» ارسطو نقل می‌شود، ترجمه استرایکر (Striker) اساس قرار گرفته است.

حال، در دیدگاه دیگری که از سوی پژوهشگرانی مانند لیر ارائه شده است، بررسی قیاس «از وضع» ارسطو در قالب منطق گزاره‌ها نابسندۀ تلقی می‌شود:

شارحان، دیدگاه ارسطو [در خصوص قیاس از وضع] را به گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که گویی [ارسطو] تحلیلی از استدلال‌هایی با مقدمه شرطی «اگر P، آنگاه Q» در چهارچوب قیاس داده است. مطابق این تفسیر، ارسطو می‌خواسته استدلال‌های شرطی را توضیح دهد، اما با این مشکل مواجه شده که قیاس هم برای صورت‌بندی جملات شرطی و هم برای استدلال‌های مبتنی بر چنین جملاتی کافی نبوده است. این تصویر به اصل مطلب راه نمی‌برد. چنین تفسیری، توضیحی منسجم از قیاس‌های وضعی فراهم نمی‌آورد؛ زیرا مشکل اساسی، صورت‌بندی جملات یا استدلال‌هایی معین نیست، بلکه مشکل نقشی است که جملاتی معین در استدلال بازی می‌کنند (Lear, 1980, p. 35-36).

روشن است که منطق گزاره‌ها برای بازسازی قیاس «از وضع» ارسطو کفایت نمی‌کند؛ زیرا ارسطو همه انواع قیاس‌های «از وضع» را به قیاس حملی نیازمند می‌داند: در قیاس خلف از طریق قیاس حملی به تناقض می‌رسیم و در قیاس‌های وضعی جانشینی، مقدمه حملی باید به وسیله قیاس حملی اثبات شود. بنابر این، قیاس‌های «از وضع» نمی‌توانند بخشی از منطق گزاره‌ها باشند؛ چرا که بخشی از این استدلال‌ها به منطق محدود مرتبط است. از سوی دیگر همه گزاره‌هایی که در منطق گزاره‌ای جدید به مثابه مقدمه به کار می‌روند، در قیاس‌های «از وضع» ارسطو وارد نمی‌شوند؛ به عبارت بهتر، چون صرفاً گزاره‌های مسوره‌ای که نتیجه قیاس حملی‌اند، به مثابه مقدمه دوم در قیاس «از وضع» وارد می‌شوند؛ بسیاری از گزاره‌ها، از جمله گزاره‌های شخصی نمی‌توانند نقش چنین مقدمه‌ای را در قیاس «از وضع» بازی کنند. افزون بر این، چون ارسطو معتقد است در همه قیاس‌های «از وضع»، به جز قیاس خلف، همواره باید توافقی وجود داشته باشد، قیاس‌های «از وضع» دقیقاً نمی‌توانند همان استدلال‌های گزاره‌ای در منطق گزاره‌های جدید باشند. به عبارت دیگر، قیاس «از وضع» ارسطو بیش از آن که با استدلال‌هایی مانند استدلال‌های منطق گزاره‌های جدید متناسب باشد، با استدلال‌هایی همخوان هستند که ارسطو در کتاب جدل مورد بررسی قرار می‌دهد و شرط «توافق» نیز باید در همین چهارچوب ملاحظه شود.

۳. پروان ارسطو و قیاس «از وضع»

ارسطو با این که قیاس‌های «از وضع» را در تحلیل پیشین معرفی می‌کند، اما همچنان که دیدیم بررسی آن‌ها را به آینده موکول می‌کند و البته، در هیچ جای دیگر از آثار موجودش به این وعده عمل نمی‌کند؛ این امر سبب شده تا پروان ارسطو در باب این قیاس‌ها توضیحات بیشتری بدهند؛ اسکندر در شرح خود بر تحلیل پیشین، از ثوفراستوس و ایودموس به عنوان کسانی یاد می‌کند که از این قیاس‌ها سخن گفته‌اند. او بر اساس منابعی که در اختیار داشته است، انواع گوناگون قیاس‌های «از وضع» را چنین معرفی می‌کند:^۱

پس از سخن گفتن در باب «استدلال‌های» مبتنی بر توافق و قیاس خلف، [ارسطو] می‌گوید که بسیاری از دیگر «استدلال‌ها» نیز از وضع به نتیجه می‌رسند. او سخن گفتن دقیق در باب آن‌ها را به تأخیر می‌اندازد، اما هیچ رساله موجودی از او در باب این موضوع وجود ندارد. ثوفراستوس این استدلال‌ها را در [کتاب] تحلیل خودش ذکر می‌کند و همچنین ایودموس و برخی دیگر از اعضای [انجمن] «ارسطو». [ارسطو] به «استدلال‌های» وضعی از طریق استلزام (که شرطی هم نامیده می‌شوند) و یک فرض اضافی و استدلال‌های از طریق فصلی یا فصل، یا استدلال‌های از طریق عطفی نقض شده، اگر حقیقتاً این‌ها از «استدلال‌های» ذکر شده متمایز باشند، اشاره می‌کند. [استدلال‌های] زیر از این‌ها متمایزند: «استدلال‌های» از تمثیل که آن‌ها را به‌مثابه «در برگیرنده کیفیت» وصف می‌کنند و استدلال‌های از بیشتر و کمتر و تشابه [تساوی] و شاید مقدمات دیگری در «استدلال‌های» از وضع وجود داشته باشند (Alexander of Aphrodisias, 2013b, p. 84-85).

قطعه مهم بالا از ترجمه مولر آورده شد، چنان‌که مشاهده می‌شود در این ترجمه استدلال‌های «از تمثیل»، «در برگیرنده کیفیت» توصیف شده‌اند، اما جان‌اتان بارنز در ترجمه‌ای که از این بخش ارائه می‌دهد، بر خلاف مولر «استدلال‌های از بیشتر و کمتر و تساوی» را استدلال کیفی در نظر می‌گیرد (Barnes, 1985, p. 558)؛ البته، ترجمه بارنز با نظرات اسکندر بیشتر همخوان است؛ زیرا

۱. عبارت‌های که در داخل < > آمده‌اند، مطابق متن انگلیسی مولراند و عبارت‌های داخل [] افزوده نویسنده این مقاله است.

عبارت‌های اسکندر در (Alexander of Aphrodisias, 2013a, p. 44) به صراحت ترجمه بارنز را تأیید می‌کنند. در ادامه، انواع مختلف قیاس‌های «از وضع»ی را که اسکندر در قطعه بالا به آن‌ها اشاره کرده است، بررسی می‌کنیم.

۳.۱. استدلال‌های گزاره‌ای

در این جا اصطلاح «استدلال‌های گزاره‌ای»، برای اشاره به سه دسته نخست از استدلال‌هایی که در متن اسکندر معرفی شد به کار برده می‌شود؛ اسکندر در معرفی این سه گونه استدلال از دو دسته اصطلاح استفاده می‌کند، نخست اصطلاح مشائیان آغازین که احتمالاً ثوفراستوس و ایودموس هستند و دو دیگر اصطلاحات رواقی. بنابر این، به نظر می‌رسد منظور او از این سه دسته استدلال، پنج اثبات ناپذیر رواقی بوده باشد (Specia, 2001, p. 37). بدین ترتیب دو اثبات ناپذیر نخست رواقی با استدلال‌های نوع نخست در فهرست اسکندر، دو اثبات ناپذیر چهارم و پنجم با استدلال نوع دوم در این فهرست و اثبات ناپذیر سوم با استدلال نوع سوم یکسان خواهد بود.

افزون بر استفاده اسکندر از اصطلاحات رواقی‌ای که در زمان او رایج بوده و منظور او را از این سه گونه استدلال روشن می‌سازند، او در سه متن مختلف دیگر از شرح خود بر تحلیل پیشین ارسطو نیز سعی می‌کند تا اثبات ناپذیرهای رواقی را ذیل قیاس «از وضع» ارسطو قرار دهد. بنابر این، شکی باقی نمی‌ماند که این سه دسته استدلال در فهرست اسکندر همان اثبات ناپذیرهای رواقی هستند. در عین حال، اثبات ناپذیرهای رواقی نمی‌توانند ذیل قیاس «از وضع» ارسطو آن گونه که اسکندر آن‌ها را ارائه می‌کند، قرار بگیرند؛ نخست این که از دیدگاه اسکندر در قیاس «از وضع» ارسطو، مقدمه دوم باید «گزاره‌ای حملی» بوده و حدهای موضوعی و محمولی مشخصی داشته باشد. بنابر این، گزاره‌ای مانند «تقدیر وجود دارد» نمی‌تواند به‌مثابه مقدمه دوم به کار رود، حال آن که یقیناً اثبات ناپذیرهای رواقی این گونه نیستند. دوم، این که اسکندر گمان می‌کند مقدمه نخست در این استدلال‌ها (اثبات ناپذیرها) که رواقیان آن را (τροπικα) می‌نامند و اسکندر آن را به‌مثابه «وضع» در نظر می‌گیرد، باید «مشهور» باشد، در حالی که اکثر رواقیان چنین مطلبی را نمی‌پذیرند (Bobzien, 2014, p. 206).

بنابر این، می‌توان نتیجه گرفت که اسکندر - به رغم تفاوت اثبات ناپذیرهای رواقی با قیاس «از وضع» ارسطو - سعی کرده است این استدلال‌ها را در نظام منطق ارسطویی وارد کند و تفسیری

کاملاً همخوان با منطق ارسطو از آن‌ها ارائه دهد. در توجیه این عمل اسکندر دو دیدگاه متفاوت را می‌توان در نظر گرفت. بر اساس دیدگاه نخست، اسکندر در درک تفاوت‌ها و عدم تجانس این دو نظام منطقی اهمال ورزیده و به اشتباه اثبات‌ناپذیرهای رواقی را به‌مثابه قیاس «از وضع» ارسطویی در نظر گرفته است و بر همین اساس، مفاهیم ارسطویی و مشائی را با مفاهیم و اصطلاحات رواقی، این‌همان در نظر گرفته است (Specia, 2001, p. 53). بر اساس این دیدگاه که از سوی سپکا ارائه شده است، اشتباه تاریخی اسکندر در خلط مفاهیم مشائی و رواقی سبب شده است تا در نزد مشائیان بعدی همواره اکثر اثبات‌ناپذیرهای رواقی جزئی از منطق ارسطو به حساب آیند؛ این در حالی است که بر مبنای دیدگاه دوم که از سوی باب‌زین مطرح شده است، اسکندر عامدانه و آگاهانه سعی کرده تا اثبات‌ناپذیرهای رواقی را به ارسطو نسبت دهد (Bobzien, 2014, p. 204).

باب‌زین معتقد است که در روزگار اسکندر، همراه با مطالعه بیشتر زبان‌شناسی تاریخی، رقابت میان مکاتب فکری به این سمت و سو میل کرد که فیلسوفانی که بنیانگذار مکاتب فلسفی به حساب می‌آمدند، در هر زمینه‌ای واجد دیدگاهی باشند. پر واضح است که چنین رویکردی با چالش‌های مهمی مواجه بوده است؛ از جمله این تنگناها، موضوعاتی بود که مشخصاً پس از مرگ این فیلسوفان مورد بحث قرار گرفته بود و این فیلسوفان به‌وضوح از آن‌ها سخن نگفته بودند. «تقدیر»، «معیار صدق» و «منطق گزاره‌ها» سه موضوع شاخصی بودند که چنین ویژگی‌ای داشتند؛ چنین موضوعاتی خاص دوره هلنی بودند و به‌طور اصیل نزد فیلسوفانی مانند ارسطو و افلاطون یافت نمی‌شدند. در ذیل این چهارچوب کلی، باب‌زین معتقد است که اسکندر یا برخی از اسلافش قصد داشته‌اند نظریه‌ای مشابه «منطق گزاره»های رواقی را به ارسطو نسبت دهند، چنان‌که در دو موضوع دیگر («تقدیر» و «معیار صدق») چنین تلاش‌هایی را صورت دادند؛ او معتقد است یکی از راهکارهای اسکندر در مسیر این هدف، استفاده از «اصطلاحات» مشائی به جای «اصطلاحات» رواقی بوده است و در مواردی که چنین اصطلاحاتی وجود نداشته است، اسکندر سعی کرده است تا بر اساس اصطلاحات ارسطویی-مشائی چنین اصطلاحاتی را ابداع کند (Bobzien, 2014, p. 201). بنابراین، بر اساس دیدگاه باب‌زین، اقدامات اسکندر سبب شد تا در نهایت، اثبات‌ناپذیرهای رواقی، مورد پذیرش سنت مشائی قرار گیرد و این استدلال‌ها به‌مثابه بخشی از نظام منطق ارسطویی ارزیابی شوند.

۳.۲. قیاس از تمثیل^۱

ارسطو به صراحت از این نوع قیاس‌های «از وضع» سخنی به میان نمی‌آورد، اما چنان‌که پیشتر گذشت، شارحان ارسطو به این نوع قیاس «از وضع» تصریح کرده‌اند و برای درک دیدگاه ارسطو در باب این استدلال‌ها - چنان‌که شارحان ارسطو از باستان تا دوره جدید اشاره کرده‌اند - باید به کتاب جدل رجوع کرد؛ ارسطو در بخشی از کتاب جدل می‌گوید که در نظر گرفتن «شبهات (همانندی)» هم برای استدلال‌های استقرائی، هم برای تعاریف و هم برای قیاس «از وضع» سودمند است (108b7-12).

ارسطو در (108b7-12)، قیاس «از وضع» را در پیوند با نوعی «تشابه» و «تمثیل» به کار می‌برد؛ به بیان دیگر، به نظر می‌رسد که در جدل منظور ارسطو از قیاس «از وضع» صرفاً نوعی استدلال تمثیلی است؛ در عین حال باید توجه داشت که این نوع استدلال با «تمثیلی» که ارسطو در کتاب تحلیل پیشین مطرح می‌کند متفاوت است؛ زیرا قیاس «از تمثیل» که در این جا معرفی می‌شود مبتنی بر توافق است و در واقع، نوعی قیاس «از وضع» است نهقیاسی حملی؛ بر اساس عبارت‌های ارسطو در کتاب جدل (114b25-28) به نظر می‌رسد، می‌توان قیاس «از تمثیل» را این گونه توصیف کرد: اگر دو نسبت مشابه یک‌دیگر باشند، آنگاه احکام آن‌ها نیز یکی خواهند بود. بنابر این، اگر نسبت «الف» میان دو چیز برقرار باشد و این نسبت مشابه نسبت «ب» میان دو چیز دیگر باشد، آنگاه احکام نسبت «الف» را می‌توان به نسبت «ب» هم تسری داد و بر این اساس، اگر در نسبت «الف» با حضور یکی از طرفین نسبت، طرف دیگر ضرورت یابد، در نسبت «ب» نیز چنین حکمی صادق خواهد بود.

پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا ارسطو، به جز کتاب جدل، در جای دیگری از این نوع استدلال سخن گفته یا آن را به کار بسته است؟ چنان‌که پیش‌تر گفته شد، در تحلیل پیشین مستقیماً از این نوع قیاس «از وضع» سخن گفته نشده است، اما اسکندر استدلالی را که ارسطو در تحلیل پیشین (51b5-20) به کار می‌گیرد قیاس «از تمثیل» منظور می‌کند؛ این استدلال را می‌توان چنین خلاصه کرد: «نمی‌تواند راه برود» برای «می‌تواند راه نرود» مانند «نه-سفید است» برای «سفید نیست» است؛ اما، «نمی‌تواند راه برود» در معنا، معادل «می‌تواند راه نرود»

۱. «ἕξι ἀναλογίας» را می‌توان به شیوه‌های مختلف برای مثال، «بر پایه تشابه»، «بر پایه نسبت» (Bames, 1985, p. 569) یا «تمثیلی» ترجمه کرد، با این حال، ترجمه تحت الفظی این اصطلاح یونانی، «از تمثیل»، برای جلوگیری از ابهام ترجیح دارد. در عین حال، مشابه اصطلاح «ἕξι ὑποθέσεως» برای پرهیز از صعوبت در زنجیره‌های واژگانی از صفت «تمثیلی» بهره گرفته می‌شود.

نیست؛ پس «سفید نیست» در معنا، معادل «نه سفید است» نیست. بدین ترتیب، صورت کلی این استدلال را می‌توان چنین در نظر گرفت: «همچنان که A، برای B است، C برای D است، اما A، E برای B هست/نیست، پس C، E برای D هست/نیست» (Specia, 2001, p. 29).

در عین حال در کتاب جدل، مواردی وجود دارد که به نظر می‌رسد، ارسطو انواع مختلفی از استدلال‌های «از تمثیل» را از یک‌دیگر متمایز می‌کند؛ اسلوموسکی با بررسی مواضع مختلف در کتاب جدل نتیجه می‌گیرد که قیاس «از تمثیل» نوع خاصی از قیاس «مبتنی بر تشابه» است (Slomwsky, 1997, p. 125) و بنابر این، سعی می‌کند تا قواعد متفاوتی برای این دو نوع استدلال ارائه دهد. با این حال، تمایز پیش‌گفته اگر چه شواهدی در کتاب جدل پیدا می‌کند (138b23-27)، اما تفکیک مواضع مختلف به معنای این نیست که ارسطو هر یک از آن‌ها را نوع خاصی از استدلال در نظر می‌گرفته و قائل به انواع متفاوت قیاس «از وضع» بوده است؛ ضمن این که خود اسلوموسکی نیز معتقد است خود ارسطو به‌طور مشخص میان این دو نوع استدلال تمایزی قائل نمی‌شود (Slomwsky, 1997, p. 125).

از منابع کهن و از جمله آثار اسکندر در می‌یابیم که اصطلاح قیاس «از تمثیل» در مورد قیاس‌های «یکسره وضعی»^۱ ثوفراستوس نیز به کار می‌رفته است. همین امر سبب شده است تا برخی از پژوهشگران به اشتباه قیاس «از تمثیل»^۲ ای را که اسکندر در شرح خود به آن اشاره می‌کند، قیاس یکسره وضعی ثوفراستوس قلمداد کنند؛ از میان این پژوهشگران می‌توان به نیل‌ها اشاره کرد (Kneal and Kneal, 1971, p. 110)؛ علت اشتباه این افراد را می‌توان، قطعه‌ای در شرح اسکندر بر تحلیل پیشین دانست که در آن، قیاس «یکسره وضعی» ثوفراستوس، قیاس «از تمثیل» معرفی شده است؛

[...] <قیاس‌های > یکسره وضعی که ثوفراستوس آن‌ها را <قیاس‌های > تمثیلی می‌خواند [...] ثوفراستوس این‌ها را تمثیلی می‌نامد چون مقدمات شبیه یک‌دیگر و نتیجه مشابه مقدمات است؛ چون شباهتی میان همه آن‌ها وجود دارد (Alexander of Aphrodisias, 2013a, p. 116-117).

اما در این جا تصریحی وجود ندارد که دیگران و از جمله خود اسکندر نیز این قیاس‌ها را «از تمثیل»

می‌نامیده‌اند، بلکه بر عکس، همچنان که بارنز نشان داده، نامی که خود اسکندر برای این قیاس‌ها در نظر می‌گرفته است، «یکسره وضعی» بوده است (Barnes, 1985, p. 569). افزون بر این، همچنان که پیشتر دیدیم اسکندر استدلالی را که ارسطو در تحلیل پیشین برای تمایز گذاشتن میان «نه سفید است» و «سفید نیست» به کار می‌گیرد، قیاس «از تمثیل» معرفی می‌کند و پر واضح است که چنین استدلالی از نوع قیاس‌های «یکسره وضعی» ثوفراستوس نیست.

۳.۳. استدلال‌های وضعی کیفی

اسلوموسکی معتقد است ریشه این نوع استدلال‌ها را باید در مواضع جدلی جست‌وجو کرد و این استدلال‌ها را با (114b37-115a14) و همچنین با سه موضع در (115a15-24) مرتبط می‌داند (Slomowski, 1997, p. 106). سپکا نیز همین فرضیه را تأیید می‌کند و معتقد است منظور ارسطو در این مورد را باید در (114b37-115a14) یافت؛ در آثار اسکندر افرویدیسی نیز توضیح روشنی از این نوع استدلال‌ها وجود دارد که تا اندازه زیادی، نظرات این دو پژوهشگر را تأیید می‌کند:

زیرا در این [استدلالها] نیز چیزی وضع [فرض] می‌شود و چیزی منتقل می‌شود و به قیاسی حملی نیاز است، چون هر <قیاس>ی که در آن چیزی انتقال می‌یابد [قیاس] «از وضع» است. و در این موارد انتقال وجود دارد؛ برای مثال، اگر آنچه خوب‌تر از چیزی است، سعادت حاصل نیآورد، آنچه کمتر خوب است نیز [سعادت حاصل نخواهد آورد]، اما سلامتی که از ثروت خوب‌تر است، سعادت حاصل نمی‌آورد. [در این جا] این مقدمه دوم منتقل شده و نیاز دارد تا به نحو حملی اثبات شود. به‌طور مشابه در مورد زیر: اگر آنچه کمتر خوب است به سبب خودش شایسته انتخاب باشد، آنچه بیشتر خوب است نیز چنین خواهد بود. ثروت که از سلامتی کمتر خوب است، به سبب خودش شایسته انتخاب است؛ زیرا دوباره این [مقدمه دوم] [نوعی] انتقال است و به برهان حملی نیازمند است. <قیاس> از تشابه نیز مشابه این [حالت] است (Alexander of Aphrodisias, 2013a, p. 44)

بدین ترتیب، بر اساس گفتارهای اسکندر در این جا و دیگر شرح‌هایش، می‌توان سه استدلال زیر را صورت‌بندی کرد (Specs, 2001, p. 28):

۱. «اگر بیشتر از A، B نباشد، کمتر از A، B نیست، اما (با فرض قیاسی مستقیم)، چیز بیشتر از A، B نیست؛ پس چیز کمتر از A، B نیست»
۲. «اگر کمتر از A، B باشد، بیشتر از A، B است، اما (با فرض قیاسی مستقیم)، چیز کمتر از A، B است؛ پس چیز بیشتر از A، B است»
۳. اگر چیز مساوی A، B باشد/نباشد، آنگاه چیز دیگر مساوی A، B است/نیست، اما چیز مساوی A، B است/نیست؛ پس چیز دیگر مساوی A، B است/نیست»

اسلوموسکی همچنین سه موضع دیگر در جلد (115a15-24) را مرتبط با قیاس‌های کیفی معرفی می‌کند و با تکیه بر آموزه‌های جلد و بر اساس به کارگیری آن‌ها جهت اثبات یا نفی موضع مورد نظر، برای هر یک از این مواضع دو حالت متفاوت را در نظر می‌گیرد (Slomowsski, 1997, p. 146).

۴. قیاس‌های وضعی نزد فارابی

تذاری (تودوروس) عبارت (ἐξ ὑποθέσεως) را در تحلیل پیشین، به «شرطی» ترجمه کرد و پس از این ترجمه، اصطلاح قیاس «شرطی» یکی از پر بسامدترین اصطلاحات منطقی گردید؛ در عین حال ابوعثمان دمشقی در ترجمه جلد عبارت (ἐξ ὑποθέσεως) را «وضع» یا وضعی و اصطلاح قیاس «از وضع» ارسطو را به «قیاس الوضع» ترجمه کرد (Lameer, 1979, p. 46)؛ با ترجمه (ἐξ ὑποθέσεως) به «شرطی» معنای قیاس «از وضع» ارسطو نیز تغییر یافت و در دوره‌های بعد با حذف شرط توافق، قیاس شرطی به قیاسی گفته شد که حداقل یکی از مقدمات آن گزاره‌ای شرطی باشد، حال آن‌که ارسطو در کتاب خود هرگز از اصطلاح گزاره شرطی استفاده نکرده بود (Slomowsski, 1997, p. 108)؛ مهم‌ترین موضعی که نشانی از قیاس‌های «از وضع» ارسطو را در دوره اسلامی می‌یابیم که با قیاس «شرطی» دوره‌های بعد متفاوت است، ترجمه تحلیل پیشین است که به دو قسم از آن‌ها یعنی قیاس‌های جانشینی و کیفی اشاره شده است.

و أما فی سائر المقایس الشرطیة مثل التي تكون بتحويل القول أو بکیفیة، فإن النظر لیس یكون فی المقدمات الشرطیة منها، ولكن فی القول المحوّل (بدوی، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۲۲۳).

در دوره اسلامی باین که قیاس «از وضع» ارسطو به‌مثابه قیاس «شرطی» درک شد، اما همچنان در

برخی از آثار منطق دانان این دوره می‌توان رگه‌هایی از قیاس «از وضع» ارسطو را مشاهده کرد. در آثار فارابی می‌توان نوعی از قیاس‌هایی را یافت که در منطق دوره‌های بعد تقریباً ناپدید می‌شوند و فارابی احتمالاً متأثر از ترجمه ابوعثمان دمشقی، این قیاس‌ها را «قیاسات وضع» نامیده است. از دیدگاه او قیاس‌های وضعی در رابطه عموم و خصوص مطلق با قیاس‌های شرطی قرار می‌گیرند و بر این اساس، هر قیاس شرطی، قیاس وضعی است، اما عکس آن صادق نیست:

على أن القياسات الشرطية كلها تسمى أيضاً قياسات وضعية. و لكن هذه من بين الشرطية تخصّص باسم الوضع، فان هذا الاسم يقال عليها بخصوص و عموم (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۴۵).

نکته مهم این است که بفهمیم تفاوت میان قیاس وضعی و قیاس شرطی از دیدگاه فارابی چیست؛ از دیدگاه او، قیاس‌های وضعی را می‌توان در جدل به کار گرفت، ولی با این شرط که موجب به آن اقرار کند و در صورت عدم اقرار موجب استعمال آن جایز نیست (همان). این در حالی است که در مورد قیاس شرطی چنین شرطی لازم نیست؛ از سوی دیگر - چنان که پیش‌تر گفته شد - ارسطو قیاس‌های «از وضع» را به دو دسته کلی قیاس خلف و قیاس‌های مبتنی بر توافق تقسیم می‌کند و ویژگی اصلی قیاس‌های مبتنی بر توافق را اقرار به صحت «وضع» می‌داند، بنابر این، قیاس‌های وضعی فارابی از این حیث به قیاس وضعی مبتنی بر توافق شبیه هستند. از دیدگاه فارابی دلیل وضعی نامیده شدن قیاس شرطی این است که در گزاره شرطی، صدق مقدم و تالی جداگانه و مستقل از هم مورد نظر قرار نمی‌گیرند، بلکه وضع صورت گرفته از سوی واضع است که سبب پیوند میان آن‌ها و نهایتاً انتاج قیاس شرطی می‌گردد (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۴۵۲).

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که در قیاس‌های شرطی نوعی ضرورت وجود دارد در حالی که چنین ضرورتی در قیاس‌های وضعی غایب است (Lameer, 1979, p. 45)؛ بدین ترتیب، می‌توان شرط «توافق» در قیاس‌های وضعی را وسیله‌ای برای جبران این «ضرورت» دانست. برای تأیید این برداشت باید به تقسیم‌بندی دیگری از قیاس‌های شرطی که توسط فارابی صورت گرفته است، توجه کرد؛ فارابی در جای دیگری، سه نوع قیاس شرطی را از یک‌دیگر تفکیک می‌کند؛ نخست، قیاس‌هایی که در مقدمات شرطی آن‌ها میان مقدم و تالی، تلازم یا تعاند بالطبع بر قرار است؛ دودیکر قیاس‌های شرطی‌ای که در مقدمات شرطی آن‌ها، میان مقدم و تالی تلازم یا تعاند بالاتفاق

برقرار است و سه دیگر قیاس‌های شرطی‌ای که در مقدمات شرطی آن‌ها، میان مقدم و تالی تلازم یا تعاند بالطبع در یک زمان برقرار است. از دیدگاه فارابی، گزاره‌های به کار رفته در دو دسته آخر گزاره‌های وضعی‌اند و قیاس‌هایی که براساس آن‌ها ساخته می‌شوند، «قیاس‌های وضعی» نامیده می‌شوند.

و الأقاویل المتصلة و المنفصلة التي ليست بالطبع و لا هي اضطرارية، بل التي تتفق اتفاقاً أو تكون في وقت ما أو تجعل متصلة باصطلاح فهي تخصّص بأقاویل وضعیة و القیاسات الكائنة عنها تسمى قیاسات الوضع (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۴۵۰-۴۵۱).

ممکن است در این جا به نظر برسد که این سخن با عبارتی که پیش‌تر از فارابی نقل شد در تضاد است؛ زیرا پیش از این دیدیم که فارابی همه قیاس‌های شرطی را وضعی نامید؛ برای رفع این تعارض می‌توان اصطلاح «قیاس وضع» ی را که در مورد اخیر به کار رفته، معنای خاص و اصطلاح نخست را معنای عام «قیاس وضعی» در نظر گرفت و بدین ترتیب میان این دو سخن فارابی سازگاری برقرار ساخت.

فارابی در تقسیم دیگری، قیاس‌ها را در دو دسته کلی بسیط و مرکب قرار می‌دهد (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۴۷)؛ تقسیمی که در آثار ارسطو یافت نمی‌شود، ولی ریشه آن را می‌توان در سنت مشائی یافت (Lameer, 1979, p. 43). از سوی دیگر او قیاس‌های بسیط را به دو دسته شرطی و حملی تقسیم می‌کند؛ این جا به نظر می‌رسد فارابی لفظ «شرطی» را در معنای خاص آن به کار می‌برد و در ادامه، قیاس شرطی را به دو قسم قیاس شرطی متصل و قیاس شرطی منفصل تقسیم می‌کند و برای قیاس شرطی متصل دو ضرب و برای قیاس شرطی منفصل سه ضرب در نظر می‌گیرد که از مجموع آن‌ها پنج ضرب حاصل می‌آیند (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۳۷). لامیر استدلال‌های شرطی فارابی را همان استدلال‌های رواقی می‌داند (Lameer, 1979, p. 45) و بر این اساس، معتقد است دو ضربی که فارابی برای قیاس شرطی متصل در نظر می‌گیرد، اثبات‌ناپذیرهای اول و دوم رواقی و سه ضربی که برای قیاس شرطی منفصل بسیط می‌آورد، همان اثبات‌ناپذیرهای سوم، چهارم و پنجم هستند (Lameer, 1979, p. 46).

اگر گفتار لامیر در مورد «اثبات‌ناپذیر»های رواقی با مسامحه منظور شود، می‌توان سخنان او را پذیرفت، اما اگر «اثبات‌ناپذیر»ها را دقیقاً به همان معنایی که رواقیان به کار می‌بردند، در نظر بگیریم، این سخنان درست نخواهند بود؛ زیرا در «اثبات‌ناپذیر» سوم رواقی، نقیض گزاره عطفی به‌مشابه مقدمه نخست به کار می‌رود، حال آن که در آثار فارابی، گزاره‌های عطفی، مورد توجه قرار

نگرفته و از آن‌ها تبیین خاصی به دست داده نشده است. از این رو، نمی‌توان حضور «اثبات‌ناپذیر» سوم رواقی را در نظام منطقی فارابی توجیه کرد. در عین حال، فارابی صورت استدلالی مشابه با «اثبات‌ناپذیر» سوم رواقی را به‌مثابه یکی از اقسام قیاس شرطی ذکر می‌کند و احتمالاً همین امر سبب شده است تا لامیر گمان کند، فارابی «اثبات‌ناپذیر» سوم رواقی را پذیرفته است.

و فی هذا الضرب انما یستثنی ایتها اتفاق و ینتج مقابل الآخر. کقولنا: زید لیس یکون بالشام و هو بالعراق، لکنه بالعراق، ینتج فهو لیس بالشام و لکنه بالشام، ینتج فهو اذا لیس بالعراق. و اما اذا استثنی فی هذا الضرب مقابل احدهما، لم ینتج بالضرورة شیئا (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۳۹).

در این عبارت‌ها اگرچه فارابی نوعی استدلال را معرفی می‌کند که مشابه «اثبات‌ناپذیر» سوم رواقی است، اما باید توجه داشت که مقدمه نخست این استدلال را، اگرچه در ظاهر غیر فصلی است، بیان‌کننده «عناد غیر تام» در نظر می‌گیرد (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۳۹). بنابر این، گزاره‌ای مانند «زید لیس یکون بالشام و هو بالعراق» نزد فارابی، فصلی مانع‌الجمع است؛ این مطلب زمانی روشن‌تر می‌گردد که به پیشینه مشائی دیدگاه فارابی در این زمینه توجه کنیم؛

جالینوس در کتاب در آمدی به منطق میان دو دسته از منطق‌دانان تمایز می‌گذارد، کسانی که به واژگان توجه می‌کنند و کسانی که به ذات چیزها نظر دارند؛ جالینوس ما را آگاه می‌کند که دسته نخست گزاره‌ای مانند «اگر روز نیست، شب است» را گزاره‌ای «شرطی» می‌نامند چون در قالب زبانی گزاره‌های شرطی بیان شده‌اند و دسته دوم آن را گزاره‌ای «فصلی» می‌نامند، چون ناسازگاری میان دو مؤلفه را بیان می‌کند (Galen, 1964, p. 34). چنان‌که از عبارت‌های جالینوس بر می‌آید منظور او از افراد دسته نخست و دوم به ترتیب «رواقیان» و «مشائیان» است؛ جالینوس همگام با شیوه مشائی، نقیض گزاره عطفی در «اثبات‌ناپذیر» سوم رواقی را گزاره‌ای فصلی به حساب می‌آورد که «ناسازگاری» ناکامل را منعکس می‌کند (Galen, 1964, p. 46).

با این توضیح، به نظر می‌رسد، دیدگاه فارابی در مورد گزاره‌های شرطی متصله و منفصله، همخوان با سنت مشائی است که در کتاب «در آمدی به منطق» جالینوس منعکس شده است و عدم حضور گزاره‌های عطفی نزد فارابی را نیز، باید بر اساس همین دیدگاه کلی ارزیابی کرد؛ حتی مثالی که فارابی در مورد «عناد غیر تام» می‌آورد، مشابه مثالی است که جالینوس در کتاب خویش می‌آورد و آن را نه

بر اساس شیوه رواقیان، بلکه همخوان با شیوه مشائیان، بیان‌کننده عناد در نظر می‌گیرد:

اکنون در مورد ناسازگاری ناکامل، معمولاً یونانیان چنین سخن می‌گویند: «دیون چنین نیست که هم در آتن باشد و هم در ایسموس» و همه مجموعه اموری که در ناسازگاری ناکامل مشترکند با بیانی به این صورت، مشخص می‌شوند (Galen, 1964, p. 35).

اگر چه، استفاده فارابی از مفاهیمی مانند «قضیه»، «شرط»، «شرطی متصله»، «شرطی منفصله»، «عناد» و ... نیازمند، پژوهش بیشتر است، با این همه، با بررسی‌ای اجمالی می‌توان دریافت که فارابی مفاهیم پیش‌گفته را بیش از همه، همخوان با سنت مشائی منظور می‌دارد. بر این اساس، در اشاره به «اثبات‌ناپذیر»های رواقی در آثار فارابی صحیح‌تر آن است که از اصطلاح «شبه اثبات‌ناپذیر»های رواقی استفاده کرد.

تا این‌جا روشن شد که از پنج قیاس «از وضع»ی که در شرح اسکندر از آن‌ها نام برده شد، سه قسم نخست که به نوعی مشابه پنج اثبات‌ناپذیر رواقی بودند، مشابه قیاس‌های شرطی بسیط فارابی هستند؛ چهارمین نوع قیاس‌های «از وضع» که در شرح اسکندر از آن‌ها نام برده شد، قیاس‌های وضعی «از تمثیل» بودند؛ فارابی از اصطلاح «تمثیل» برای نوع خاصی از قیاس‌های وضعی استفاده نمی‌کند، اما در کاربردی متفاوت با آنچه تا این‌جا دیدیم، اصطلاح «قیاس وضعی» را برای گونه‌ای از قیاس‌ها به کار می‌برد که تشابه قابل توجهی با قیاس‌های وضعی «از تمثیل» اسکندر دارند:

و اما التي یسمیها ارسطوطالیس فی کتاب جدل قیاسات الوضع و هو قولنا: إن وجدت اشباه الشیء أو شبه الشیء بحال ما، فالشیء أيضا بتلك الحال؛ و إن وجد واحد أو كثير من داخل تحت معنی ما بحال ما، فسائر ما دخل تحت ذلك المعنی بتلك الحال (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۴۴۶).

فارابی به صراحت «اقرار به صحت وضع» در این قیاس‌ها را لازم می‌داند و این کاملاً همخوان با عبارت ارسطو در تحلیل پیشین است که معتقد است، قیاس‌های «از وضع» غیر از قیاس خلف نیازمند آن هستند که به صدق «وضع» در آن‌ها اقرار شود. از سوی دیگر، فارابی سعی می‌کند تا با این شرط بر تمایز این قیاس‌ها از استقراء و تمثیل، تأکید کند و نگذارد تا میان آن‌ها خلط صورت بگیرد و در ادامه عبارت‌های بالا چنین می‌گوید:

فانه لا الذی استعمل فيه اشباه كثيرة استقراء و لا الذی استعمل فيه شبيه واحد هو مثال،

بل هی مقدمات شرطیه تصحیح لزوم التالی فیها للمقدم باعتراف المجیب لها و لیس لها جهة اخرى تصحیح بها اعتراف المجیب. و هی کلها جدلیة و یسمیها ارسطوطالیس فی کتاب الجدل قیاسات الوضع و هو بالموضوع داخل فی اصناف المثال (همان).

این عبارت‌ها به‌خوبی نشان می‌دهند که فارابی با متن ارسطو آشناست؛ زیرا ارسطو در کتاب جدل، جز یک بار از قیاس‌های «از وضع» نام نمی‌برد و چنان‌که پیش از این دیدیم، در آنجا قیاس «از وضع» را نوعی استدلال مبتنی بر تشابه در نظر می‌گیرد، اما در حالی که فارابی قیاس‌های وضعی «تمثیلی» را در چهارچوب دیدگاه ارسطویی مورد ملاحظه قرار می‌دهد، منطقدانانی که پس از او در دوره اسلامی به این استدلال‌ها می‌پردازند با کنار گذاشتن قید «توافق»، دیگر چنین تحلیلی را در پیش نمی‌گیرند. توجه به این دسته از قیاس‌های وضعی، همچنین این نکته را روشن می‌سازد که آن‌ها متمایز از قیاس‌های حملی تمثیلی هستند و اعتبارشان مشروط به اقرار به صدق «وضع» است. چنان‌که پیش از این دیدیم برخی از پژوهشگران به اشتباه چنین قیاس‌هایی را قیاس‌های تمثیلی ثوفراستوس پنداشته بودند؛ در حالی که عبارت‌های فارابی نیز نشان می‌دهند که منظور از قیاس‌های تمثیلی در این جا، قیاس‌های «یکسره وضعی» ثوفراستوس نیست.

بدین ترتیب، فارابی، قیاس وضعی را در سه معنای متفاوت به‌کار می‌گیرد: نخست، معنایی عام که منظور از آن کلیه قیاس‌های شرطی است - چه آن قیاس‌هایی که نیازمند «توافق» هستند و چه آنهایی که به چنین شرطی نیاز ندارند - دوم، معنای خاص که منظور از آن قیاس‌هایی است که انتاج آن‌ها منوط به اقرار طرف مقابل است و سوم، معنایی اخص که در پیوند با قیاس وضعی «از تمثیل» (تمثیلی) اسکندر است.

۵. جمع‌بندی

ارسطو با پذیرش قیاس‌های «از وضع»، نوعی از استدلال‌ها را به رسمیت شناخت که در چهارچوب نظریه «قیاس» او قرار نمی‌گرفتند؛ او این استدلال‌ها را به دو دسته «قیاس خلف» و قیاس «مبتنی بر توافق» تقسیم کرد و از دیگر قیاس‌های «از وضع» سخنی نگفت. او در کتاب جدل نیز به قیاس‌های «از وضع» اشاره کرد و از آن‌ها در ارتباط با «تمثیل» و تشابه سخن گفت. به نظر می‌رسد این گفتار ارسطو در باب نوع خاصی از قیاس‌های «از وضع» باشد که توسط پیروان

او قیاس «از تمثیل» نامیده شد.

اسکندر افرویدی در شرح خود بر تحلیل پیشین ارسطو - احتمالاً متأثر از مشائیان آغازین - پنج نوع از قیاس‌های «از وضع» را معرفی کرد و از برخی دیگر نام نبرد. در عین حال، اسکندر «اثبات‌ناپذیرهای رواقی» را در ذیل قیاس «از وضع» ارسطو قرار داد و بدین ترتیب، نوعی منطق گزاره‌ها برای ارسطو فراهم آورد؛ امری که در دوره‌های بعد توسط بسیاری از منطق‌دانان مشائی پذیرفته شد. فارابی احتمالاً متأثر از همین سنت مشائی، قیاس‌های «از وضع» ارسطو را مورد پذیرش قرار داد و در آثار خود تا حد زیادی به دریافت اسکندر از این قیاس‌ها، وفادار ماند و با این همه، به هنگام مواجهه با «اثبات‌ناپذیر»های رواقی، بیش از آن که به اسکندر نظر داشته باشد، از جالینوس و رهیافت مشائی او تأثیر پذیرفت.

فارابی در آثار منطقی خود، «قیاس وضعی» را دست کم به سه معنای مختلف به کار می‌گیرد؛ او در معنایی عام این اصطلاح را هم برای استدلال‌های شرطی که مبتنی بر توافق هستند و هم برای استدلال‌های شرطی که به این شرط نیاز ندارند، استفاده می‌کند و افزون بر آن، این اصطلاح را به معنایی خاص صرفاً در مورد قیاس‌های شرطی مبتنی بر توافق و در معنایی اخص در مورد گونه‌ای از قیاس‌های «تمثیلی» به کار می‌گیرد.^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. از جناب دکتر محمد جواد اسماعیلی، برای کمک در یافتن برخی از منابع این مقاله، صمیمانه سپاسگزارم.

فهرست منابع

- بدوی، عبدالرحمن. (۱۹۸۰). منطق ارسطو (ج ۱). بیروت: دارالقلم.
- عظیمی، مهدی. (۱۳۹۴). نظریه استنتاج در منطق ابن سینا: آمیزه‌ای ارسطویی-رواقی با خطایی بطلمیوسی. حکمت سینوی. ش ۵۳. ص ۲۱-۴۳.
- فارابی، محمد بن محمد. (۱۴۰۸). المنطقیات للفارابی (ج ۱). قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.

References

- Alexander of Aphrodisias. (2013a). *On Aristotle Prior Analytics 1. 23-31*, Trans. Ian Mueller. London: Bloomsbury Academic.
- Alexander of Aphrodisias. (2013b). *On Aristotle Prior Analytics 1. 32-46*, Trans. Ian Mueller. London: Bloomsbury Academic.
- Aristotle. (1960). *Topica*, Trans. E. S. Forster. Loeb Classical Library.
- Aristotle. (1989). *Prior Analytics*, Trans. Robin Smit. Indianapolis: Hackett Publishing Company.
- Aristotle. (2009). *Prior Analytics book 1*, Trans. Gisela Striker. Oxford: Clarendon Press.
- Barnes, J. (1985). *Theophrastus and Hypothetical Syllogistic*, Wiesner Jürgen (ed.), Aristoteles Und Seine Schule, De Gruyter.
- Bobzien, S. (2014). "Alexander of Aphrodisias on Aristotle's Theory of Stoic Indemonstrables", M. Lee (ed.), *Strategies of Argument: Essay in Ancient Ethics, Epistemology and Logic*. New York: Oxford University Press.
- Galen. (1964). *Galen's Institutio logica*, Trans. J. S. Kieffer. Baltimore: John Hopkins Press.
- Kneale W. & Kneale, M. (1971). *The Development of Logic*. Oxford: Clarendon Press.
- Lameer, J. (1994). *Al-Farabi and Aristotelian Syllogistics*. Leiden: Brill.
- Lear, J. (1980). *Aristotle and Logical Theory*. New York: Cambridge University Press.
- Slomkowski, P. (1997). *Aristotle's Topics*. Leiden: E. J. Brill.
- Speca, A. (2001). *Hypothetical Syllogistic*. Leiden: Brill.

Resources written in Arabic / Persian

- 'Azīmī, Mahdī. (1394 SH). The Theory of Deduction in Avicenna's Logic: An Aristotelian-Stoic Combination with Ptolemaic Errors. *The Biannual Journal of Avicennian Philosophy (MESHKAAT Al - Noor)*, no. 53, pp. 21-48.
- Badwī, 'Abdul Raḥmān. (1980). *Mantiq-i Arastū*, vol. 1. Beirut: Dār al-Qalam.
- Fārābī, Muḥammad bin Muḥammad. (1408 AH). *Al-Mantiqiyyāt li al-Fārābī*, vol. 1. Qom: Āyatullāh al-Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī Library.



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني